

چیستی حکمت^۱

نگارنده: غلام رسول رحمانی^۲

چکیده

حکمت، از آشناترین مفاهیم مورد بحث دیروزی‌های فرهنگ و ادب این دیار و از جمله ناآشناترین موضوعات امروز قلم‌آشنایان ملت ماست. این واژه، در نخستین جست‌وجوگری‌های فکری بشر، در میان یونانی‌ها، جامه هستی به تن می‌پوشد و پس از ورود اسلام به سرزمین آریانیان کهن، ذهن آفریننده‌گان آثار ادبی - استدلالی این حوزه تمدنی را به خود مشغول می‌دارد. دانایی، دانش، تعقل، جست‌وجوگری، و ... از مفاهیمی است که گرد واژه حکمت می‌چرخد. قداست و مورد احترام بودن این واژه، از ره گذر شریعت، دیگر ویژه‌گی آن است. این مقاله کتاب‌خانه‌یی سعی دارد با شیوه تحلیلی - توصیفی، داده‌های کیفی را با هدف شناخت معنای حکمت، سیر تاریخی آن در حوزه تمدنی پارسی و رابطه آن را با کلام، فلسفه، عرفان و اخلاق تبیین و برای مخاطب کتاب آشنا تقدیم نماید. ریزش آثار اندیشه‌گانی - استدلالی در جغرافیای زیستی امروز ما، لازم می‌گرداند تا با شناخت مفهوم حکمت - که نخستین تلاش‌های ذهنی این دیار در پهنه آن شکل گرفته - در بومی‌سازی دیدگاه‌های جدید تلاش نموده و تهاجم فرهنگی را به تعامل فرهنگی تبدیل نماییم؛ با شناخت داشته‌های خود و درک نداشته‌ها، از فرآورده‌های ذهنی - زیستی دیگران بهره جوییم و زنده‌گی را تا حد ممکن آن، بر وفق مراد سازیم.

نگارنده پس از نگارش این مقاله باورمند گردیده‌است که: تلاش‌های ذهنی - استدلالی این دیار و حوزه تمدنی، تنها با زنده‌سازی معنای درست حکمت می‌تواند پذیرای مجلس شریعت‌پسندان، طریقت‌دوستان و استدلالی‌اندیشان گردد و راه بالنده‌گی را طی نماید؛ چرا که ترکیب عقیده‌تی مردمان این دیار، ترکیبی از این سه اصل است (شریعت، طریقت و استدلال).

واژه‌گان کلیدی: حکمت، عقل، قرآن، کلام، فلسفه، عرفان و اخلاق.

^۱ این مقاله، برگرفته از پایان‌نامه نگارنده در مقطع فوق لیسانس ادبیات دری دانش‌کده ادبیات و علوم بشری پوهنتون هرات با عنوان:

«حکمت در انوار سهیلی» می‌باشد که به تاریخ ۲۹ / ۱۲ / ۱۳۹۷ دفاع گردیده‌است.

^۲ آمر پژوهشی، امور فرهنگی و ارتباطات پوهنتون غالب - هرات

مقدمه

آدمی، با داشتنِ قوهٔ عقلِ سالم، نمی‌تواند که نیاموزد، نگوید و در جست‌وجو نباشد. این سه اصل، از جمله خصلت‌های درونی این آفریده‌شدهٔ متأمل است. با این برداشت، می‌توان حکمت را هم‌زادِ آدمی دانست و پیشینهٔ آن را به اولین تفکرِ آگاهانهٔ وی مربوط ساخت؛ اما به‌گونهٔ روشن‌تر، پس از بسیاری دیدگاه‌ها و نظرها، می‌توان به یونانیان پیوست داد. فصلِ ترجمه از راه می‌رسد و نویسندگان و اندیش‌مندان حوزهٔ تمدنی ما آثار یونانی را به زبان عربی ترجمه می‌کنند و از طریق فقه با مفهومِ قرآنی این واژه آشنا می‌گردند. بعدها، تاراج مغول‌ها زمینه‌سازِ بالنده‌گی عرفان می‌شود و حکمتِ عرفانی پُررنگ می‌گردد. چندی می‌گذرد که دوباره جنبهٔ استدلالی‌تری به خود می‌گیرد. از قرن چهاردهم قمری بدین سو، گویا دیگر کسی سرِ آن ندارد که بنشیند و دور از طمع نان، روایت‌گر زنده‌گی باشد در این دیار؛ مگر تعدادی انگشت‌شمار (اگر بشود تعداد شان را به حدِ انگشتان دید)، که بی‌دلانه و کم‌تر آگاهانه، جویای حکمت‌اند.

این گسست، نیاز به پیوندی دارد. حلقه‌یی که باید دوباره وصل گردد و سرزمین شریعت را با طریقت هم‌کشت کند و به اندازهٔ لازم، نمکِ استدلال بر میوهٔ آن دو بیاشاند، تا بتوان این فرهنگِ ستبرِ پیشین را از بی‌سروسامانی نجات داد و روزگارِ حسرت‌دیده‌گان را بهارِ آگاهی و خُرسندی هدیه بخشید.

از سخنان ابن سینا، فارابی، سهروردی، نجم‌رازی، غزالی، پیرهرات، سنایی، فردوسی، نظامی، عطار، مولوی، سعدی و چندتای دیگر، یا چند مقاله و کتابی که امروزه در ایران نگاشته شده بگذریم، به اطمینان قاطع می‌توان گفت، نوشته و گفته‌یی در برهوتِ تولیداتِ علمی (اگر بتوان ادعای تولید نمود)، این دیار نمی‌توان یافت تا بتوان به‌عنوان پیشینهٔ پژوهش مطرح ساخت. لذا این نخستین نوشته‌یی است که در مرحلهٔ گذار از سنت به مدرنیتهٔ این سرزمین (که شکننده‌ترین دورانِ ملت‌هاست)، نقش ورق گردیده و روانهٔ چمن‌زار اندیشه‌مندان می‌گردد.

این پژوهش کتاب‌خانه‌یی سعی در تحلیل محتوای حکمت دارد و داده‌ها را به‌گونهٔ کیفی تحلیل، بررسی و سبک‌وسنگین می‌نماید تا بدین پرسش بزرگ پاسخ بگوید: حکمت چیست؟ لازمهٔ پاسخ‌گویی به این پرسش، خود پرسش‌های دیگری چون: پیشینهٔ تاریخی حکمت چیست؟ حکمت نظری و عملی کدام است؟ حکمت با کلام چه پیوندی دارد؟ هم‌آغوشی فلسفه و حکمت چه‌گونه است؟ این مفهوم با عرفان چه‌گونه قابل جمع است؟ و ... بر می‌انگیزد و طالب پاسخ‌گویی است.

از نگاه فیلسوفان، حکمت، قوه دید حقیقی آدمی است؛ از نگاه شریعت‌دانان، با استنباط آیات قرآنی، در پهلوی قوه دید حقیقی، هدیه الهی است و خیری است کثیر. از نگاه عارفان، برقراری تعادل میان خواستن و نخواستن است؛ به هر تقدیر، هر چه که هست، سرگذشت حکمت، سرگذشت جوینده گی آدمی است. قصه رفتن و نرسیدن وی.

تعریف و طبقه‌بندی حکمت

شاید به اندازه واژه حکمت، هیچ واژه‌ی دانش‌های گوناگون را تجربه نکرده باشد. دمی با فلسفه هم نشین است و لحظه‌ی صدرنشین تعالیم آخرین کتاب الهی. گاهی میان اصطلاحات عامیانه می‌چرخد و روزی دیگر خانه‌پرورد علم کلام است. زمانی نیز پشمینه‌پوشان راه طریقت، آن را منزلی از منازل سلوک بر می‌شمرند. از تمام این دیگردیی‌ها که بگذریم، توافق گاه همه آنان گرد آگاهی، دانش، معرفت، تعقل و بزرگی می‌گردد. در فرهنگ اصطلاحات تصوف آمده است:

در لغت به معنی دانایی، دانش، دانش‌مندی، معرفت، عرفان و ... است. در اصطلاح علمی است که بحث می‌کند از حقایق اشیا آن طور که در وجود هست به اندازه طاقیت بشری و آن علم نظری است. نیز گفته‌اند: حکمت هیئت قوه عقلیه عملیه متوسط بین جُربزه و بلاد است، که جُربزه حد افراطی آن و بلاد حد تفریط است. حکمت به سه معنی آمده است: اول ایجاد، دوم علم، سوم افعال مثلثه مثل شمس و قمر و غیر آن (گوهرین؛ ۱۳۶۸: ۴ / ۲۶۹).

دکتر منصور ثروت، در کتاب گنجینه حکمت در آثار نظامی، فلسفه را در پیوست حکمت تعریف کرده می‌نویسد:

فلسفه یا حکمت عبارت است از انتقاد و تنظیم غایات. از نظر لغوی این معانی را برای حکمت ضبط کرده‌اند: دانایی، علم، دانش‌مندی، عرفان و معرفت. در آثار فردوسی، ناصر خسرو، کلبله و دمنه و گلستان بدین معانی مورد استدلال پیدا کرده است. همچنین به معانی فرزانه‌گی، حلم و بردباری، درست‌کاری، درست‌کرداری و راست‌گفتاری نیز آمده است. مفاهیم داد، خرد و حکم عادلانه‌ی را که مبتنی بر معرفت واقعی بر حقیقت قضایا باشد نیز ضبط کرده‌اند؛ از این‌رو، هر نوع معرفت واقعی بر حقیقت، توسعاً حکمت خوانده شده است و لفظ حکمت از همین جا برای فلسفه نیز تداول یافته است (۱۳۹۲: ۱۰۱).

سپس ادامه می‌دهد:

لفظ حکمت در قرآن کریم، غیر از معانی مذکور، در مورد علم دین و حقیقت و گاه به معنای کلام خدا و قرآن نیز به کار رفته است. صوفیه، باطنیه و غالب اهل تأویل، باطن و حقیقت تعالیم دین و قرآن را به لفظ حکمت تعبیر کرده‌اند. از نظر مصطلح فلسفی، حکمت، یعنی دریافت حقیقت، از آن جهت به دریافت حقیقت، حکمت گفته می‌شود که استحکام دارد و پشتوانه واقعیت است. بر خلاف دریافت‌های غیرمنطق با واقعیت که استحکام ندارد و مانند خانه عنکوب سست و بی‌بنیاد است (همان: ۱۰۲).

امام محمد غزالی از بُعد دینی حکمت را می‌بیند و به آن جای‌گاه بلندی قایل می‌شود؛ از همین جهت است که در کتاب *نصيحة الملوک* ذیل بحث در حکمت حکیمان و ذکر حکمت می‌نگارد:

اما حکمت، عطای خدای است؛ آن را دهد که خواهد. سقراط گفت: هر که خدای تعالی او را حکمت دهد و به نایافتن خواسته غم خورد، مثل او هم چون کسی بود که آسانی و سلامت به غم خوردن و رنج بدهد؛ زیرا که ثمرت حکمت، آسانی است و ثمرت مال، رنج و بلا (۱۳۹۴: ۱۹۱).

طبیعتاً تعریف هر کدام از گروه‌ها از حکمت، تعریفی مطابق به راه و روش آنان است. از دیدگاه فقها، شناسایی حق لذاته و شناسایی خیر به خاطر به کار بستن آن - منظور وقوف بر تکالیف شرعی است - حکمت است. در همین معنا در تفسیر کبیر استدلال شده است. ابن عباس اولین مفسر تاریخ اسلام نیز مفهوم حکمت را در قرار گرفتن حلال و حرام می‌داند. اهل سیر و سلوک، حکمت را معرفت آفات نفس و شیطان ریاضات می‌دانند (ثروت؛ ۱۳۹۲: ۱۰۳).

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب *اخلاق ناصری* بیش تر از ره‌گذر فلسفی - عرفانی به تعریف حکمت می‌پردازد و می‌نگارد:

حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها، چنان که باشد و قیام نمودن به کارها چنان که باید، به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد (۱۳۹۱: ۱۳).

طوسی، ضمن این که حکمت را به دو شاخه **نظری و عملی** تقسیم‌بندی می‌نماید، گامی فراتر می‌گذارد و دارنده هردوی این دانش را انسان کامل می‌خواند، که این‌جا، پهلو به عرفان می‌زند:

حکمت منقسم شود به دو قسم؛ یکی علم و دیگر عمل. علم تصوّر حقایق موجودات بود و تصدیق به احکام و لواحق آن چنان که فی نفس الامر باشد به قدرِ قوّت انسانی و عمل ممارست حرکات و مُراوَلت صناعات از جهت اخراج آن چه در خَیَر قوت باشد به حدّ فعل، به شرط آن که مؤدی بود از نقصان به کمال بر حسب طاقت بشری. و هر که این دو معنی در او حاصل شود حکیمی کامل و انسانی فاضل بود و مرتبه او بلندترین مراتب نوع انسانی باشد (۱۳۹۱: ۱۳).

و:

و چون علم حکمت دانستن همه چیزهاست؛ چنان که هست، پس به اعتبار انقسام موجودات، منقسم شود به حسب آن اقسام. و موجودات دو قسم‌اند: یکی، آن چه وجود آن موقوف بر حرکات ارادی اشخاص بشری نباشد و دوم، آن چه وجود آن منوط به تصرف و تدبیر این جماعت بود؛ پس علم به موجودات نیز دو قسم بود: یکی، علم به قسم اول و آن را حکمت نظری خوانند و دیگر علم به قسم دوم و آن را حکمت عملی خوانند و حکمت نظری منقسم شود به دو قسم؛ یکی، علم به آن چه مخالطت ماده وجود او نبُود و دیگر علم به آن چه تا مخالطت ماده نبُود موجود نتواند بود؛ این قسم آخر باز به دو قسم شود: یکی آن چه اعتبار مخالطت ماده شرط نبود در تعقل و تصور آن و دوم، آن چه به اعتبار مخالطت ماده معلوم باشد؛ پس از این روی حکمت نظری سه قسم شود: اول را علم مابعدالطبیعه خوانند و دوم را علم ریاضی و سیم را علم طبیعی و هر یکی از این علوم مشتمل شود بر چند جزو که بعضی از آن به مثبت اصول باشد و بعضی به منزلت فروع (همان: ۱۴).

فشرده بحث را چنین می‌توان بیان نمود: حکمت، عبارت از آگاهی، دانش، معرفت و قوه دید حقیقی است. این واژه در هر حوزه‌یی، معنای خاصی می‌یابد. در حوزه دانش بشری، اندیشیدن و کاویدن معنا می‌دهد و در حوزه دینی، جای‌گاه قدسی می‌یابد و دارنده آن خیر کثیری یافته‌است؛ به هرروی، حکمت به دو شاخه نظری و عملی دسته‌بندی می‌شود. حکمت نظری، بیش‌تر با علم کلام و فلسفه هم‌آغوش است و به دنبال گره‌گشایی از پدیده‌هایی است که از حوزه اختیارات آدمی جداست؛ حکمت عملی که به سه شاخه: اخلاق، سیاست مُدُن و تدبیر منزل جدا می‌شود، از مواردی می‌گوید که انسان را بر آن تصرفی است و اعمال آدمی را شامل می‌شود.

حکمت، در بستر تاریخ

همچنان که هر پدیده‌ی در روند تاریخ فراز و فرودها و دیگرگونی‌هایی را تجربه می‌کند، حکمت نیز جاده پُریچ و خمی را طی کرده‌است. پیش از اسلام و در نخستین جست‌وجوگری‌های آدیان که در میان یونانی‌ها رونق خاصی می‌یابد، همان حیرت‌آغازین آدمی در برابر هستی و طبیعت‌است، که آن را جوهره خداجویی و تعالی‌خواهی آدمی می‌توان بر شمرد؛ اما پس از نزول قرآن کریم در میان صحابه و برخی تابعان، حکمت و حکیم با همان معنای قرآنی‌اش به کار می‌رود. مفهومی که هم‌واره با قداست و والایی هم‌راه‌ست. زمان می‌گذرد و عصر ترجمه فرا می‌رسد. آثار یونانی، سریانی، پهلوی و دیگر فرهنگ‌ها ترجمه و وارد مباحث علمی اسلامی می‌شود. این‌جاست که کم‌کم از معنای قرآنی دور می‌شویم - اگرچه مفهوم قرآنی هرگز از بین نمی‌رود. - و به‌سوی معانی فلسفی و عرفانی نزدیک‌تر می‌شویم.

بنا به نقل ابن ندیم، نخستین‌بار در عالم اسلام که اثری از زبانی دیگر به زبان عربی ترجمه شد، در زمان خالد بن یزید بن معاویه (متوفای ۸۵ ق) بود. وی ذاتاً با فضل بود و اهتمام و محبت زیادی به دانش و علم داشت و چون به فکر ساختن کیمیا افتاده بود، امر کرد گروهی از فلاسفه مصر را که عربی می‌دانستند احضار نمایند؛ و از ایشان خواست کتاب‌های کیمیا را از زبان یونانی و قبطی به عربی برگردانند. بنا به نقل مذکور انگیزه خالد برای ترجمه کتاب‌های مربوط به علوم ملل دیگر به عربی، اشتیاق به ساختن کیمیا بوده‌است (حکمت؛ ۱۳۸۹: ۹۵).

از اواخر قرن اول هجری ترجمه موضوع‌های علمی از یونانی، سریانی، پهلوی و غیره آغاز می‌شود. در قرن دوم جای‌گاهی می‌یابد و در قرن سوم، هم‌زمان با زمام‌داری مأمون عباسی به شکوه‌مندترین شکل خود می‌رسد. سرگذشت انتقال علوم در حوزه اسلامی، قصه‌ی دراز و در عین حال شنیدنی‌یی دارد. خلفا از جمله مشوقان اصلی ترجمه‌ها بوده‌اند و هدف شان نیز برطرف‌سازی بیماری از خود یا دفع آفات و بلاهای زمینی و آسمانی از حریم قدرت شان بوده‌است؛ به‌همین خاطر‌است که نخستین ترجمه‌ها در حوزه علم طب و نجوم صورت می‌گیرد.

در همین دوران، مرکزی ساخته و دایر شد که محل تجمع و تردد دانش‌مندان، اهل فضل و ادب و مترجمان قرار گرفت. این مرکز نخستین‌بار در عهد هارون‌الرشید ایجاد شد و در عهد مأمون به کمال رسید. نام این مرکز، بیت‌الحکمت یا خزانه‌الحکمة بود.

بدین ترتیب، با انتقال علوم از سرزمین‌های دیگر به قلمرو اسلام و با ورود علوم کاربردی از قبیل علم کیمیا، طب و نجوم، اطلاق حکمت بر این دسته از علوم، و حکیم بر کسی که اهل فضل و دانش باشد، رواج یافت. با ترجمه آثار فلسفی یونانیان و ورود فلسفه به جهان اسلام، فصلی جدید در فرهنگ اسلامی گشوده شد (همان: ۹۶).

هیاهوی ترجمه برای عده‌یی زمینه فخرفروشی و برای برخی زمینه متهم شدن را فراهم می‌آورد. یافتن معادل برای واژه‌های بیگانه، حساس و پُر مناقشه می‌شود. عوامل فراوانی دست‌به‌دست هم می‌دهند تا معادل‌یابی برای کلمات بیگانه مؤثر می‌آفتد. چیزی که در خور توجه می‌شود، موقف اهل نظر در مسأله عقل و وحی بود. اینان سعی می‌کردند تا با ایجاد اصطلاحات خاص، برای طرز فکر خود مقبولیت شرعی بیابند و در مقابل با پیدا کردن تعابیری خاص و اطلاق آن‌ها بر حریفان خود، آنان را به وادی مردودیت شرعی بکشانند. در این دوران سرگشته‌گی کلمات - که هر کلمه و تعبیر، احکام قاطع خاص خود و لوازمی دارد که گاه مرگ بار است - کلمه فیلو سوفیا به‌عنوان رهاورد فرهنگی یونان، با طی راه طولانی بر کجاوه کتاب‌ها؛ چون غریبی خسته وارد این سرزمین می‌شود، در میان مسلمانان به شکل فلسفه در می‌آید، بر زبان‌ها جاری می‌شود؛ اما بر گوش‌ها سنگین؛ هیچ‌کس او را نمی‌شناسد و زبانش را نمی‌فهمد. این واژه در انتظار مترجمی است که سخن او را برای مسلمانان ترجمه کند. یک واژه معادل، مترجمی است که می‌تواند هویت او را برای مسلمانان مشخص گرداند. بود و نبود او، و مقبولیت یا مردودیت او مرهون پیداشدن این مترجم است. مترجم از راه می‌رسد و معادل، پیدا می‌شود. کلمه‌یی به نام حکمت با آن معنای والا و با آن قداستی که در متون دینی دارد؛ به‌عنوان معادل فلسفه، و حکیم، معادل فیلسوف تعیین می‌شود. بدین‌سان، تلاش می‌شود تا هویتی دینی و شناس نامه‌یی کاملاً اسلامی و قرآنی برای فلسفه احراز شود. کاملاً معلوم است که این تلاش از ناحیه کسانی صورت می‌گیرد که عقلانیت را یا عین دیانت و ایمان می‌دانند و یا آن را به نحوی با دیانت جمع می‌کنند.

قضیه به این‌جا ختم نمی‌شود و هویت مذکور به ساده‌گی مورد قبول قرار نمی‌گیرد. تازه این آغاز یک تنازع و درگیری همه جانبه و درازدامن است. برخی این معادل‌گذاری را به‌شدت محکوم می‌کنند؛ فلسفه و فیلسوف را ضد حکمت و حکیم می‌دانند و با تمام توش و توان بر آن‌ها می‌تازند؛ اما عده‌یی دیگر در برابر عظمت عقل و شکوه فلسفه زانو می‌زنند و تسلیم می‌شوند؛ نه تنها او را

می پذیرند و آشنای خود می کنند، که می کوشند این بیگانه تازه از راه رسیده را به شوکتی برسانند که کاشفان اصلی او می کوشند که در سرزمین خود برایش دست و پا کنند. افلاطون که محکومیت سقراط را به مرگ دیده بود، تلاش بسیار کرد که نه تنها فیلسوف در شهر خود محکوم به اعدام نشود؛ بلکه شاه و فرمان روا گردد. اکنون اینان می کوشند تا فیلسوف در به در را در لباس حکیم، حاکم کنند. معلم ثانی - ابونصر فارابی - درباره معنای فیلسوف چنین می گوید: «فیلسوف، رئیس اول، پادشاه، واضع قوانین و امام، همه به یک عین است». در پی این وضعیت، آشفته بازاری پدید می آید که بسیاری از کسان - که حتی الفبای فلسفه را نمی دانند - حکیم به شمار می آیند (همان: ۹۸).

به باور بعضی ها، این معادل گذاری بر فلسفه (فلسفه به مفهوم حکمت یا حکمت به مفهوم فلسفه)، مشت سهم گینی بر پیکر فلسفه زد و آن را در بند دین گذاشت. به باور بعضی ها نیز، قداستی که دین برای حکمت داده بود، دست و بال فلسفه را با لباس حکمت در فرهنگ دینی - اسلامی باز نمود و سبب بالنده گی آن شد. هر چه باشد و هر چه که شد، حکمت، در طول تاریخ بشری، نگینی درخشان بر پیشانی اجتماع (مخصوصاً جامعه اسلامی) بوده و هست.

حکمت در متون دینی ما

حکمت در متون دینی ما با همان مفهوم قوه بینش و تمییز دهنده خیر و شر مورد توجه است. چه در کتب تفسیر است و چه احادیث و چه هم کتاب های مختلف با مبحث دینی، همه شان نوعی احترام و قداست دینی به این واژه می بخشند.

قرطبی در معنای واژه حکمت می گوید: حکمت، یعنی معرفت نسبت به دین، تفقه در تأویل و فهمی که سحیه و نوری است از جانب خدای تعالی. طریحی می نویسد: حکمت، علمی است که انسان را از فعل قبیح دور می کند. این کلمه مستعار از «حکمة اللجام» (دهانه لگام) است؛ یعنی ابزاری که با آن دهان چارپا را می بندند تا مانع سرکشی او شوند. در حدیث آمده که مراد از حکمت در آیه «و من یوت الحکمة» طاعت خدا و معرفت است.

در محیط محیط آمده است: حکمت عبارت است از: عدل، علم، حلم، نبوت، قرآن و انجیل. گفته اند حکمت آن چیزی است که مانع جهل شود، و گفته اند: هر کلامی است که با حق مطابق باشد و گفته اند نهادن هر چیزی است در جای

خود؛ نیز درستی و به‌جا بودن یک چیز است. حکمت در اصل به معنای اتقان و استواری سخن و کردار است. گفته‌اند وجه تسمیه‌اش این است که مانع از هر چیز ناشایسته می‌شود (حکمت؛ ۱۳۸۹: ۹۳).
 پس حکمت در این آموزه‌ها، یعنی دین‌داری و آراسته‌گی با معاییر و شعایری که از دین سرچشمه می‌گیرد، نه فراتر و فزون‌تر از آن.
 حکمت در متون دینی بازتاب فراوانی داشته‌است. هم در احادیث و هم در قرآن از آن به شیوه ویژه یادکرد شده‌است.

حکمت و قرآن

واژه **حکمت** بیست‌بار و واژه **حکیم**، نود و هفت بار در قرآن کریم آمده‌است. این میزان تکرار، می‌رساند که آفریده‌گار جهان چه ارزش فراوانی به حکمت و حکیم داده‌است؛ پس از تأمل بر این واژه قرآنی به این برآیند دست می‌یابیم که هر که دانسته و آگاهانه خود را با اصول دینی آراسته‌گرداند، حکیم است. همه مفاهیمی که حکمت را معرفی می‌دارند، گرد نوعی معرفت خاص و هدیه ویژه می‌گردند، که بخشی از آن کسی و بخش دیگر آن لدنی است. هم‌راهی این واژه با کتاب و استدلال، از دیگر موضوعات درنگ‌کردنی است. اینک آیاتی را که در آن‌ها واژه **حکمت** آمده‌است نقل و توضیح می‌نماییم. در سوره قمر، آیه پنجم می‌خوانیم:

«حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ ۖ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ»؛ «این آیات، حکمت بالغه الهی است؛ اما انذارها (برای

افراد لجوج) فایده نمی‌دهد».

در این آیه، **حکمت**، به مفهوم نشانه‌ها و آیات الهی دانسته شده که تنها کسانی می‌توانند به آن برسند که دست از لجاجت و خودرأیی بردارند و راه مستقیم را که همانا راه پیام‌بران است، در پیش گیرند.

در سوره ص، آیه ۲۰ آمده‌است:

«وَسَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفُضِّلَ الْخُطَابُ»؛ «و حکومت او را استحکام

بخشیدیم، (هم) دانش به او دادیم و (هم) داورى عادلانه».

در این آیه از حضرت داوود (ع) سخن گفته شده است. حکمت، به مفهوم دانش و قوه تمییز میان حق و باطل آمده‌است.

در سوره آل عمران، آیه ۴۸ می‌خوانیم:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»؛ «و به او، کتاب و دانش و تورات و

انجیل، می آموزد».

این آیه به ارتباط حضرت عیسی (ع) است که مراد از حکمت، آگاهی بر مصالح و مفاسد اشیا و افعال و اخلاق و عقاید است، خواه آثار دنیوی باشد، خواه اخروی.

در سوره بقره، آیه ۲۶۹، آمده است:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا

أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ «(خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد؛ و به

هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکر نمی گردند».

در این آیه دو بار واژه حکمت آمده است: یک بار به معنای معرفت است و آگاهی، بار دیگر آن را خداوند تبارک و تعالی به مفهوم خیر کثیر خوانده است. لذا حکمت هدیه یی کلیدی و مادر همه خیرات است. هر که آن را داشت چیزهای زیادی خواهد داشت.

در آیه ۳۴ سوره احزاب خطاب به زنان پیامبر (ص) حکمت، به مفهوم کتاب و قرآن آمده است:

«وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ ۚ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»؛

«آن چه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است».

در سوره اسراء، آیه ۳۹ می خوانیم:

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ۗ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي

جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْمُورًا»؛ «این (احکام)، از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی

فرستاده؛ و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می شوی؛ درحالی که سرزنش شده، و رانده (از درگاه خدا) خواهی بود».

برخی از مفسران می گویند: مراد از حکمت، احکام ثابتی است که در آیات قبل گفته شده و در ادیان دیگر هم بوده و نسخ شدنی نیست. در آیه ۲۲ همین سوره، فرمان نهی از شرک اولین حکمت آمده و در این آیه نیز نهی از شرک، پایان حکمت هاست.

در آیه ۱۲ سوره لقمان، لقمان را نمونه یی از کسانی معرفی می کند که به او حکمت داده اند و صاحب حکمت است. این جا نیز حکمت به مفهوم آگاهی، دانش و دانش مندی آمده است.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ «ما به لقمان حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آور هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده‌است».

در آیه ۵۴ سوره نساء، که در مورد قوم یهود سخن می‌گوید، حکمت به مفهوم نعمت و بزرگی آمده‌است:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ «یا این که نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش]، و بر آن چه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز)، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها [= پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم».

در سوره زخرف، آیه ۶۳ می‌خوانیم:

«وَالْمَا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ۗ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؛ «و هنگامی که عیسی دلایل روشن (برای آن‌ها) آورد گفت: «من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آن چه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید».

حکمت در این آیه، کتاب و بینش است.

در سوره بقره، آیه ۱۲۹، حکمت به مفهوم بینش و کتاب آمده‌است. دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل، هنگام ساختن خانه کعبه:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «پروردگارا، در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».

نیز در آیه ۱۵۱ سوره بقره، حکمت در پهلوی کتاب که مفهوم بینش و آگاهی را می‌رساند آمده‌است:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»؛ «همان گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند؛ و

شما را پاک کند؛ و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آن چه را نمی دانستید، به شما یاد دهد».

هم چنین در آیه دوم سوره جمعه، حکمت در پیوست کتاب آمده و مفهوم بیش و آگاهی را می رساند:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ «و کسی است که در میان جمعیت درس خوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها می خواند و آن ها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

در سوره نحل، آیه ۱۲۵، حکمت به مفهوم استدلال و دانایی آمده است:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی به تر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافته گان داناتر است».

در سوره آل عمران، آیه ۱۶۴ نیز حکمت در پیوست کتاب و به مفهوم دانش تفکیک راه درست از نادرست آمده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ «خداوند بر مؤمنان منت نهاد [= نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آن ها بخواند، و آن ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

در آیه ۲۵۱ سوره بقره، حکمت به مفهوم علم و آگاهی و نبوت آمده است:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ». ترجمه: «سپس به فرمان خدا، آن ها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند و «داوود» (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را کشت؛ و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آن چه می خواست به او تعلیم داد. و اگر

خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد».

در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز حکمت به مفهوم آگاهی و دانایی آمده‌است:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ۗ وَمَا يَصُرُونَكَ مِنْ شَيْءٍ ۗ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ۗ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»؛ «اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند؛ و هیچ‌گونه زبانی به تو نمی‌رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده‌است».

در آیه ۸۱ سوره آل عمران نیز حکمت در پیوست کتاب آمده و مفهوم آگاهی و معرفت حق را می‌رساند:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۚ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي ۚ قَالُوا أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَاشْهَدُوا ۚ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید؛ سپس (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «آری» اقرار داریم!» (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم».

در آیه ۲۳۱ سوره بقره، کتاب و حکمت به عنوان نعمت‌های الهی تذکر داده شده‌اند:

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ۗ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا ۗ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ۗ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا ۗ وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده بی آنها را رها سازید! و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده‌است. (و با این اعمال، و سوء استفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود،

و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می دهد! و از خدا بهره‌بیزید! و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می کنند، با خبر است)».

هم‌چنین در آیه ۱۱۰ سورة مائده، حکمت در پهلوی کتاب به‌عنوان نعمت الهی که قوه بینش و معرفت است آمده است:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُتِيتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۗ وَإِذِ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ۗ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي ۗ وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي ۗ وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي ۗ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»؛ «(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و به هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به‌صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده یی می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتیم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آن‌ها آوردی، ولی جمعی از کافران آن‌ها گفتند: این‌ها جز سحر آشکار نیست».

به گونه خلاصه می‌توان ویژه‌گی‌های حکمت در کاربرد قرآنی آن را این‌گونه بیان

داشت:

۱. معلم آن، پیام‌بر است؛
۲. در کنار کتاب و پس از آن آمده است؛
۳. هم‌راه با مُلک آمده است؛
۴. هم‌راه با تورات و انجیل آمده است (که باز نیز کتاب است)؛
۵. به تزکیه پیوسته است؛
۶. خدا آن را به هر کس بخواهد می‌دهد؛
۷. هر که را حکمت دهند، خیری فراوان (کثیر) داده‌اند؛
۸. لقمان، نمونه‌بی‌است که خدا او را حکمت داده است.

حکیم، در قرآن علی‌الغلبه صفت خداست و گاه به صورت وصف برای کتاب و ذکر آمده است.

حکمت در متون عقلی

حکمت و پیوند آن با متون عقلی هم چون رابطه چشم و دیدن، گوش و شنیدن و زبان و گفتن است؛ بدین معنا که حکمت در نخستین جرعه‌هایش سر از جیب عقل بیرون می‌آورد. فرزندِ تعقل و جست‌وجو‌گری است؛ از همین جهت است که در نخستین آثار ذهنی بشری، جای پای دارد؛ با آن‌هم، بلندی‌ها و پستی‌هایی را تجربه کرده است.

از آغاز عصر ترجمه تا امروز در لسان بسیاری از فیلسوفان مسلمان و متکلمان اسلامی لفظ فلسفه و فیلسوف معادل و مترادف با حکمت و حکیم به کار رفته است. شاهد این مدعا، آثار فلسفی و کلامی موجود و استعمال امروزی این کلمات است؛ اما می‌توان عمر تعابیر مذکور را به دو دوره و دو وضعیت متفاوت تقسیم کرد.

حد فاصل و نقطه مرزی این دو دوره اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری قمری در غرب جهان اسلام، یعنی ابن رشد و ابن عربی است. تفاوت اصلی این دو دوره در آن است که معنای قرآنی و ایمانی کلمه حکمت - که نزد صدر اول و صحابه و تابعان رایج بود - دارای حضوری فعال در دوره اول است و گرچه آثار آن رفته‌رفته کمرنگ می‌شود و هرچه به پایان این دوره نزدیک‌تر می‌شویم، از تأثیر آن کاسته می‌گردد؛ اما بر روح این دوره غالب است و در مباحثات و مناقشات فلسفی - کلامی آن روزگار نقشی مؤثر دارد. همین شاخصه باعث شده است که دوره اول به لحاظ کاربرد کلمه حکمت و مترادف آوردن آن با فلسفه دارای دو ویژه‌گی عمده باشد:

۱. تحت تأثیر معنای قرآنی کلمه حکمت، تعاریفی که متعاطیان و موافقان فلسفه از حکمت و فلسفه به دست می‌دهند، از یک‌سو هم‌راه با احتیاط است و از سوی دیگر نوعی آشفته‌گی و نابه سامانی در آن به چشم می‌خورد. برای روشن شدن مطلب، پاره‌یی از این نصوص نقل می‌شود:

در رساله الحدود جابر بن حیان حتی یک بار لفظ حکمت و حکیم نیامده است. در این رساله، فلسفه چنین تعریف شده است: «فلسفه علم به امور طبیعی و علل آن‌هاست».

یعقوب ابن اسحق کندی، که نخستین فیلسوف جهان اسلام شناخته شده است، در رساله *الحدود والرسوم* واژه فلسفه و حکمت هر دو را آورده؛ اما این دو را معادل و مترادف هم به کار نبرده، بلکه هر کدام را جداگانه تعریف کرده است. در مورد فلسفه می نویسد: «قدما برای فلسفه تعاریف مختلف آورده اند». پس از آن چندین تعریف ذکر می کند که برخی از آن ها چنین است: تعریف فلسفه برگرفته از اشتقاق اسم آن یعنی حب الحکمة است؛ زیرا فیلسوف مرکب است از فلا که به معنای محب است و سوف که به معنای حکمت است. تعریف دیگری از حیث کارکرد دارند: گفته اند که فلسفه عبارت است از تشبیه [تشبه] به افعال خدای تعالی به قدر طاقت انسان و مرادشان این است که انسان به فضیلت کامل نایل شود. تعریف کارکردی دیگری نیز دارد، با این تعبیر که فلسفه عنایت به مرگ است. نیز تعریف دیگری دارند و گفته اند که: فلسفه؛ یعنی این که انسان نفس خود را بشناسد (حکمت؛ ۱۳۸۹: ۱۰۰).

۲. ویژه گی دوم کاربرد کلمه حکمت در دوره اول این است که این واژه، و کلمه حکیم، همواره با هاله یی از قداست به کار می ورد و عده یی از کاربرد نابه جای آن فغان و فریاد کرده اند (همان: ۱۰۲).

روی هم رفته، چه حکمت را با هاله یی از قداست بدانیم و مفهوم قرآنی آن مد نظر باشد، چه نزدیک به فلسفه اش به حساب بیاوریم؛ عقل و اندیشیدن را از آن نمی توان ممتاز ساخت؛ چرا که هم در مفهوم قرآنی اش و هم در اصطلاح فلسفی اش، از عقل شروع و دوباره به عقل بر می گردد. در این میان، تفاوتی که هست، بین عقل معاش اندیش و معاد اندیش است، که در مفهوم دینی بیش تر عقل معاد اندیش، نه صرف معاد اندیش، در اصطلاح فلسفی اش شاید بیش تر عقل معاش اندیش، نه معاش اندیش صرف، مد نظر باشد؛ به هر حال، حکمت را در آثار ویدی، پهلوی و ... تا سریانی، عربی و فارسی در هیئت های کلام، فلسفه، پند و اندرز، آیه و حدیث می توان دید.

حکمت و عقل

چه حکمت را به نظری و عملی دسته بندی نماییم و چه هم سو با فلسفه بپنداریم؛ عقل، جزء اصلی و اساسی آن به حساب می آید. رابطه عقل و حکمت، رابطه یی لازم و ملزومی است. یا شاید به تر باشد بگوییم: عقل هست که حکمت رنگ می گیرد. عقل هست

که انسان به جست‌وجوگری و برنامه‌ریزی می‌پردازد؛ پس عقل، دلیل وجود حکمت و مباحث حکمی - فلسفی است.

خدای تعالی خرد را بر نیکوترین صورتی بیافرید و فرمودش برو، برفت. پس فرمود بیا، بیامد؛ آن‌گه او راگفت: در همه عالم نیافریدم چیزی نیکوتر و بزرگوارتر از تو، و همه خلائق را ثواب و عقاب به تو خواهم دادن. و دلیل بر درستی این قول آن است که خدای را بر بنده‌گان دو چیز است: امرست و نهی است، و این هر دو بر خرد موقوف است؛ چنانکه در مُحکم تنزیل خویش گفت: فاتقوا الله یا اولی‌الالباب، و اولوالالباب خداوندان خرد باشند، و خرد را به تازی عقل گویند، و عقل مشتق است از عقال، و حصارى که بر سر کوهی باشد که دست کس بدان نرسد، آن را معقل خوانند (غزالی؛ ۱۳۹۴: ۲۱۰).

طرف‌داران حکمت به جای فلسفه، بیش‌تر از همه سعی می‌کردند تا پیوند این واژه را با عقل مستحکم نگه‌دارند؛ اما در مقابل، آنان که انحراف از ظاهر شریعت را بدعت می‌دانستند، حد فاصل این دو را بیش‌تر متوجه بودند و رعایت تعادل را هم‌واره در نظر داشتند.

حکمت و فلسفه

هم‌چنان که بین فلسفه و حکمت مرز گذاشتن و تعریف‌های جداگانه به‌دست‌دادن دشوار است؛ این یکی را مساوی به آن یکی و آن یکی را معادل این دانستن نیز بسی تأمل‌طلب است. در عصر ترجمه است که این معادل‌گذاری رنگ و رونقی می‌یابد؛ به جهت آن‌که فقیهان نمی‌توانستند حضور اهل فلسفه را هم‌چون پیام‌بران که برای مردم ارشاد می‌نمودند، بپذیرند؛ لذا فلسفه را با لباس حکمت و فیلسوف را با هویت حکیم جای‌گزین کرده‌اند. دکتر سروش به ارتباط این مورد می‌گوید:

من به درستی نمی‌دانم که از کدام زمان و به چه سبب در فرهنگ اسلامی، فلسفه با حکمت مرادف نهاده شد. در فرهنگ اسلامی گاهی فیلسوفان را حکیم نیز گفته‌اند. به همین دلیل است که کسی هم‌چون مولوی حکمت را بر دو گونه دنیایی و دینی می‌داند:

حکمت دنیا فزاید ظن و شک

حکمت دینی پرد فوق فلک

مولوی به‌طور کلی فلسفه را طرد و نفی می‌کند و هیچ حظی از حُسن برای آن قائل نیست؛ اما در باب حکمت احتیاط می‌ورزد؛ چرا که این واژه یک واژه

دینی است و در قرآن نیز ستوده شده است؛ لذا آن را بر دو بخش می‌کند: یک بخش آن حکمت دنیایی است که همان فلسفه و کلام است، و بخش دیگر حکمت دینی است که آدمی را پرواز می‌دهد و فوق فلک می‌برد (۱۳۸۴: ۱/ ۱۳۸).

به هر روی:

در فلسفه لذتی وجود دارد. حتی در سراب بیابان‌های علم ماوراءالطبیعه جذب و کششی هست. هر طالب علمی این معنی را تا هنگامی که ضروریات قاطع حیات مادی او را از مقام بلند اندیشه به سرزمین پست مبارزه اقتصادی فرود نیاورده است، درک می‌کند. به قول افلاطون فلسفه آن لذت گرامی و گران بهاء است. اغلب ما در بهار عمر خویش روزهای طلایی را گذرانده‌ایم که در آن معنی قول افلاطون را درک کرده‌ایم، در آن روزها عشق به یک حقیقت ساده آمیخته با اشتباه برای ما از لذایذ جسمانی و آلوده‌گی‌های مادی خیلی برتر بود. ما هم‌واره در خود یک ندای مبهمی می‌شنویم که ما را به سوی این نخستین عشق به حکمت می‌خواند. ما مثل برونینگ چنین می‌اندیشیم که: زنده‌گی فقط یک معنی دارد و خورد و خوراک ما برای پیدا کردن این معنی است. قسمت اعظم زنده‌گی ما بی‌معنی است و در تردید و بی‌هوده‌گی هدر می‌شود؛ ما با بی‌نظمی‌هایی که در درون و بیرون ماست می‌جنگیم و معذک حس می‌کنیم که اگر بتوانیم روح خود را بشکافیم، یک امر مهم و پرمعنی در آن پیدا می‌کنیم. ما در جست‌وجوی فهم اشیاء هستیم؛ معنی زنده‌گی برای ما این است که خود و آن چه را که به آن بر می‌خوریم، به روشنی و شعله آتش مبدل سازیم (دورانت؛ ۱۳۳۵: ۱).

از فلسفه تعاریف مختلف و متفاوتی از روزگاران کهن تا امروز و یا شاید به‌تر باشد بگوییم به تعداد اندیش‌مندان موجود است؛ اما به تعبیر کلی، «فلسفه، عبارت است از تلاش هر انسانی برای فهم بنیادی و فراگیر جهان، به وسیله قوای ادراکی خود و براساس واقعیت عینی» (یثربی؛ ۱۳۹۴: ۳۴).

تصور نگارنده بر این است که: فلسفه به مفهوم غربی‌اش، فلسفه است و حکمت، به برداشت شرقی‌اش حکمت؛ بدین معنا که استفاده لفظ حکمت بر فلسفه و حکیم بر فیلسوف، هرگز نتوانسته و نمی‌تواند این دو تلاش اندیشه‌گانی بشری را که هم‌سویی‌های فراوان دارند، یکی سازد.

حکمت و کلام

پس از این که حضرت پیامبر (ص) دار فانی را وداع می‌گویند و علم حدیث و تفسیر به وجود می‌آید. کم کم تفاوت‌های اندیشه‌گانی، نحله‌های مختلف فکری را سبب می‌شود. در این میان، اشعری‌ها و معتزلی‌ها، دو گروه مقابل هم بودند. تلاش اینان سبب شد تا علم کلام به وجود بیاید و هر کدام برای ثابت‌سازی گفته‌های خویش، ادله‌هایی را ذکر کنند. به صورت کلی: «آگاهی از باورهای دینی به وسیله دلایل یقین‌بخش را علم کلام می‌نامند» (احمدیان؛ ۱۳۹۲: ۲۳).

به نظر می‌رسد کلام اسلامی به معنای صحیح کلمه و در نفس الامر نه آن چه در طول تاریخ مطرح و کلام نامیده شده‌است با فلسفه الهی اسلامی فرق ندارد، جز در بعضی از مسائل مبتنی بر حُسن و قبح عقلی یا بر نقل؛ زیرا آن چه پیامبر اسلام (ص) آورده‌است یا مربوط به امور نظری است و یا متعلق به عمل و احکام فرعی است. بخش اول، به منزله حکمت نظری الهی و دوم، به منزله حکمت عملی است. مسائل بخش عملی که عمده آن به نام فقه نامیده می‌شود به ادله اربعه اثبات و نفی می‌شود و یکی از ادله اربعه عقل است؛ پس در بخش الهی که کلام نامیده می‌شود، نه تنها یکی از ادله عقلی باشد؛ بلکه باید قلم رو عقل در بخش نظری بسیار وسیع باشد؛ چون عقل پایه اصل نبوت، وحی و قرآن، حدیث و عصمت نبی است و اعتبار سایر ادله به عقل است؛ بنابراین، باید کاملاً تعقل و تفکر در بخش نظری اسلام مورد توجه و اهمیت قرار گیرد و اگر این گونه باشد، تمام فلسفه داخل در کلام است؛ حاصل سخن این که حکمت الهی که همان کلام اسلامی به معنای واقعی کلمه است، خیر کثیر، مایه عزت، شرف، سعادت و خوشی دنیا و آخرت است و تحصیل آن لازم و بی‌توجهی به آن روا نیست (فیاض صابری؛ ۱۳۸۶: ۵۹).

این برخورد و این برداشت، شاید زیاد یک‌سونگرانه باشد؛ به هر حال چه بخواهیم و چه نخواهیم، ما نیز فلسفه داریم؛ چه این فلسفه را حکمت بنامیم و چه علم کلام، چیزی از ماهیت آن کم نمی‌کند. البته نه این است که فلسفه ما هم چون فلسفه غرب باشد؛ چون ما آدمیان غربی نیستیم. بلی، این واضح است که فلسفه ما آبشخورهای دینی دارد؛ مگر این خود نمی‌تواند یکی از انواع فلسفه باشد؟ مگر فلسفه فقط این است که در آن خدایی نباشد؟ (نیز این را می‌دانیم که در بسا از فلسفه‌های غرب خدایی هست، این را بدان جهت گفتیم که در جامعه ما متأسفانه آن گونه که همه تعریف‌ها وارونه برداشت می‌شوند، از فلسفه نیز فقط بی‌خدابودن آن درک شده است)، این‌ها را یادآور شدیم نه به این جهت که بخواهیم کلام و

حکمت و فلسفه را یکی بنامیم، نخیر! روی سخن این است که هر کدام این‌ها تلاش آدمی است برای رسیدن به پناه‌گاه امن و آسایش؛ پس هم‌چنان که حکمت را با فلسفه پیوندی است، با علم کلام نیز هم‌سایه‌گی‌هایی دارد و حکمت نمی‌تواند کلام باشد.

حکمت و عرفان

چنان‌که در قسمت سیر تاریخی حکمت یادآور شدیم، این دُرْدانه کم‌مانند، در حوزه‌های مختلف قد برافراشته و بلندقامت آن حوزه بوده‌است. عرفان اسلامی که تلاشی است برای آشتی فقه با هنر تجربی، این واژه را پذیرا بوده‌است. عرفا با وام‌گیری مفهوم قرآنی این واژه، آن را منزلی از منزل‌های سیر و سلوک بر شمرده‌اند؛ چنان‌که عارف شریعت مدار قرن پنجم، خواجه عبدالله انصاری در کتاب صدمیدان، آن را جزء منازل سلوک عرفانی به حساب آورده و در میدان هفتاد و چهارم، از آن سخن گفته است:

میدان هفتاد و چهارم حکمت‌است. از میدان حیات، میدان حکمت زاید. قوله تعالی: یوتی الحکمة من یشاء، حکمت دیدن چیزی است چنان‌که آن چیز هست. میان عقل و علم درجه‌یی شریف است. میان انبیاء و اولیاء مقسوم؛ و آن سه درجت است: یکی درجه دیدن است، دو دیگر درجه گفتن است، سیم درجه بدان زیستن است. درجه دیدن شناختن کاری است به‌سزای آن کار، و نهادن آن چیز است به جای آن چیز و شناخت هر کس در قالب آن کس، و این عین حکمت است و درجه گفتن، راندن هر سخن است در نظیر آن، و به دیدن آخر هر سخن در اول آن، و شناختن باطن هر سخن در ظاهر آن و این بناء حکمت است؛ اما درجه زیستن به حکمت، وزن معامله با خلق نگاه‌داشتن است میان شفقت و مدهنت. و وزن معامله نگاه‌داشتن با خود میان بیم و امید و وزن معامله نگاه‌داشتن با حق میان هیبت و انس و این ثمره حکمت است (انصاری؛ ۱۳۷۵: ۱۷۷).

تقسیم‌بندی عارفان از حکمت نیز شنیدنی و درخور تأمل است، که از میان سه نوع آن، دیدار را که امری تجربی است، از آن عارفان دانسته‌اند:

و گفتند حکمت بر سه گونه است: حکمت گفتار است و حکمت کردار است و حکمت دیدار. حکمت گفتار عالمان راست و حکمت کردار عابدان راست و حکمت دیدار عارفان راست.

و روایت کرده‌اند از ابوبکر الوراق که گفت: حکمت بر سه روی است: اول آسمانی، دوم پیغام‌بری، سیم جهدی؛ اما آسمانی قرآن است و آن چه ازو بیرون آرند، و اما پیغام‌بری سنت است، و اما جهدی آن است که در خدمت پدیدآید. و بعضی گفتند: حکمت، نوری است جداکننده میان حق و باطل و الهام و وسوسه.

و معروف کرخی گفت: هر که را خورش پاک بود کردارش نیکو و هر که را کردار نیکو بود حکمت در دلش فرود آید. ذوالنون مصری گفت: حکیم نباشد آن کس که بنالد از رحیمی به نارحیمی (به نقل از پورجوادی؛ ۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۱۷).

خلاصه کلام

صوفیان هم گویند: حکمت علم به حقایق اشیاء و دانستن اوصاف و خواص و احکام آن است آن طور که هست. و این همان تعریفی است که علمای ظاهر و فلاسفه از حکمت می نمایند، منتها این طایفه گویند: حکمت واقعی و حقیقی شناسایی حق تعالی است و علم به خیر و راستی تا به وسیله آن بتوان تکالیف شرعی را آن طور که حق آن است شناخت و بدان عمل کرد؛ پس همان طور که عین القضاة هم بدان اشاره کرده است شناختن حق تعالی و تخلق به اخلاق اوست، و دانستن احکام و نواهی او و عمل به آنهاست، و این حکمت بدون شناختن قرآن و علم بدان دست ندهد و از این جهت است که فرموده است: و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً (گوهرین؛ ۱۳۶۸: ۴/ ۲۷۳).

مراد عارفان و اهل ذوق از حکمت، توجه به آثار صنع الهی و تفکر و اندیشه در نعمت‌های الهی و موجودات است تا شهود عرفانی کامل حاصل گردد.

اینان نام حکیم را لایق به ذات حق می دانند؛ زیرا اوست که هر چیزی را آنچه بایست اعطا می کند و کارهایش محکم و استوار است. از این روی می گویند: حکیم کسی است که «تعطی کل شیء حقه» و کسی است که افعال او بر مبنای مصالح انجام شود، هم چنین کلماتی را متضمن نصایح و وعظ و اندرز باشد، کلمات حکمت آموز گویند (سجادی؛ ۱۳۹۳: ۳۳۶).

هم چنان که عرفان توجه بیش ترش بر جنبه شهودی - تجربی است، از واژه حکمت نیز توجیهی شهودی - اشراقی به دست می دهند و بر این مسیر گام می نهند.

رابطه حکمت و اخلاق

شاید نخستین ره آورد حکمت را اخلاق بتوان نام نهاد. از اخلاق زیست گرفته تا اخلاق

باور؛ به هر تقدیر،

حکمت، به عنوان یکی از اساسی‌ترین اخلاقیات در نظر حکما منظور شده است؛ اما فضیلت حکمت را بدون تربیت نفس نمی‌توان به دست آورد؛ به همین جهت، علم اخلاق یکی از ارکان اصلی حکمت تلقی شده است. علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی بدان گونه که باید باشد. توجه علم اخلاق به چگونگی عمل آدمی است برای آن که کامل باشد و خیر را تحقق بخشد. در علم اخلاق تقابل بین خیر و شر حاکم است؛ هم‌چنان که در علم منطق، تقابل بین حقیقت و خطا و در علم زیباشناسی تقابل زشت و زیبا مطرح است. در هر یک از این علوم، بین دو ارزش متقابل، یکی بر دیگری رجحان دارد و آن ارزش‌های مرجع عبارت است: خیر، حقیقت و زیبایی. بحث اساسی علم اخلاق در پیرامون ملکات انسانی است؛ اما این خلُق‌ها که به مرور جزو ملکه انسانی می‌شود، از کجا ناشی شده است؟ پس از بحث‌های فراوان اخلاقیان، منشأ همه خلُق‌های آدمی را از سه نیروی بزرگ موجود او، یعنی قوه شهویه، غضبیه و نطقیه فکریه دانسته‌اند. همه افعال صادر از انسان از این سه قوه قلم‌داد شده است. به نظر اینان، ذات آدمی معجونی است مرکب از قوای سه‌گانه مذکور که انسان نباید اجازه دهد تا قوای سه‌گانه از حد اعتدال خارج یا منحرف شود؛ بدین ترتیب، علم اخلاق سعی می‌کند حدود هر یک از اخلاق رذیله و یا فضایل را توضیح دهد.

حکمای اسلامی نفس را چنان که گفته شد، دارای قوای متعددی مانند ناطقه، شوقیه و عامله می‌دانند که به ترتیب منشأ ادراک و تعقل منشأ شورهای انسانی و یا منشأ حمل و حرکت اوست. قوه شوقیه - که در روان‌شناسی معاصر تحت عنوان شورها مورد بحث است - و یا با افضل آن را نیروی خواستاری می‌نامد، خود به دو صورت: قوه غضبیه و قوه شهویه بروز می‌کند. اگر در قبال قوای شوقیه که ویژه انسان نیست و در حیوان نیز هست، روش تسلیم در پیش گیریم، از اصل فضیلت دور می‌شویم. باید با پس‌راندن، فشار این قوای غضبی (یا سبعی) و شهوی، خود را در مقام فضیلت انسانی نگاه داریم (ثروت؛ ۱۳۹۲: ۱۲۰-۱۲۱).

کوتاه سخن این که: اخلاق از جمله آرمان های بزرگ و دیرپای بشری است. نخستین دل مشغولی های این مخلوق متفاوت. نخستین تلاش ها برای دستیابی به راه درست و زنده گی سالم، که هم چنان که تا آدمی است، این قصه را نیز پایانی نخواهد بود. حکمت، چه هنگامی که تعبیر دینی می یابد و چه آن لحظه که مفهوم فلسفی می گیرد، در هر دو صورت، غایت هدفش - منهای این که درست است یا نیست - رسیدن به خیر است و فضیلت؛ پس اخلاق خمیرمایه حکمت است و حکمت زاینده اخلاق.

حکمت در نگاه عامه

کم آدمی در جامعه ما یافت می شود که روزانه به جهت های مختلف، واژه حکمت را به کار نبرد. بیش تر تعبیر نیز دینی - تربیتی است. گویا با ورود دین مقدس اسلام، این واژه وارد ذخیره واژه گانی افراد عام جامعه می شود. در حوزه ادبیات ما، به فردی که در بخش های گوناگون صاحب نظر باشد، حکیم گفته می شود. مادری / پدری که می خواهد فرزندش را از نرسیدن به چیز یا هدفی، قانع بسازد، پای حکمت را به میان می کشد، در این جا، بیش تر مفهوم قرآنی اش مد نظر است (خیر). یا دو شخص وقتی با هم روبه رو شده و یکی از طرفین توصیه یی داشته باشد، شخص مقابل می گوید: حکمت این چیست؟ در این جا بیش تر امر دنیوی مدنظر است، که همانا فایده و سود است. یا پزشکی که به مریضش می گوید از فلان غذا یا میوه استفاده کن که در آن حکمت های زیادی است؛ باز نیز مسأله سود، خیر، برکت و ... مد نظر است.

سخن کوتاه این که: حکمت حتا در بین عامه مردم نیز همان معانی والا و مقدس خویش را حفظ کرده و بر مسند تقدس و گرامی بودن تکیه می زند.

نظر

نگارنده می پندارد که با زنده سازی مفهوم راستین حکمت در مدارس، نهادهای اکادمیک و تحصیلات عالی، زمینه گفت و گوهای سالم اجتماعی را فراهم خواهیم نمود. یکی از دغدغه های جدی بی که باید بدان پرداخته شود، هجوم اندیشه های نوین در جامعه امروزی ماست؛ که بدون شک، بی اسباب، سوی این نظریات و افکار رفتن، به جای سازنده گی، ویرانی بار خواهد آورد. بسیاری از تهاجم های لفظی اجتماعی، در گرو نشناخته گی دوطرف از عقایدی است که به آن معتقداند. نمی خواهیم مدعی شوم که نپرداختن به مسأله استدلال

ویرانی آفرین بوده، خیر! باورم این است که در جوامع دین‌مدار، اصل پایدار، شریعت است، حکمت که بر علاوه شریعت، بویی از کلام، عرفان و فلسفه در خود دارد، مسیر خوبی می‌تواند باشد برای هم‌دیگرپذیری و سلامتِ گفت‌وگوهای اجتماعی را تضمین نماید.

نتیجه‌گیری

- نتایج آورده‌های پژوهش را به‌گونه‌ی نکته‌وار چنین می‌توان برشمرد:
- حکمت از نگاه لغوی به معنای دانایی، آگاهی، دانش و بزرگی است؛ از لحاظ اصطلاحی، دانشی است که به انسان بزرگی، حقیقت‌بینی و حقیقت‌گزینی می‌بخشد.
 - حکمت به دو شاخه نظری، و عملی دسته‌بندی می‌گردد: حکمت نظری راجع به چیستی امور با شیوه استدلال سخن می‌گوید و حکمت عملی از امور رفتاری و گفتاری انسان بحث می‌کند.
 - حکمت در طول تاریخ خود، راه‌های پُرپیچ‌وخمی را طی کرده و با دانش‌های مختلف دادوستدهایی داشته‌است؛
 - در متون دینی ما، از جمله قرآن کریم، میزان تکرار این واژه و موارد کاربرد آن، می‌رساند که حکمت و حکیم از جای‌گاه ویژه‌ی برخوردار بوده و بر علاوه این که از سرزمین عقل مایه‌گیرد، نوعی هدیه الهی نیز می‌باشد که برای پاکان و نیکان می‌دهد؛
 - رابطه حکمت و عقل، رابطه‌ی لازم و ملزومی است؛ بدون شناخت عقل و میزان شناخت‌گری آن، نمی‌توان ره به ده حکمت بُرد؛ لذا، جدایی این دو از یک‌دیگر، امری است محال؛
 - حکمت و فلسفه، از آن‌جا که مایه‌ور از عقل‌اند؛ نزدیکی‌های فراوانی دارند؛ اما باید توجه داشت، که در حکمت، نوعی قداست دینی - عقیده‌تی نهفته‌است که این مورد بر فلسفه سازگار نیست؛
 - در فرهنگ زیستی و تمدنی ما، آن‌چه بیش از همه به حکمت نزدیک بوده، کلام است؛ کلامی که سعی دارد تا شریعت را هم‌سفر عقل نماید؛ اما از نقش عرفان در گسترش حکمت، نمی‌توان چشم پوشید.
 - خلاصه این که: حکمت حوزه تمدنی ما سه هم‌سفر دارد: شریعت، طریقت و عقل؛ اگر بتوان به آسانی قایل به رابطه متعادل میان این سه شد، بدون شک، با حکمت میسر خواهد گشت.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. احمدیان، عبدالله. (۱۳۹۲). سیر تحلیلی کلام اهل سنت از حسن بصری تا ابوالحسن اشعری. چاپ پنجم. تهران: نشر میزان.
۳. پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۸). پژوهش‌های عرفانی (جست‌وجو در منابع کهن). چاپ دوم. تهران: نشر نی.
۴. ثروت، منصور. (۱۳۹۲). گنجینه حکمت در آثار نظامی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
۵. حقانی زنجانی، حسین. (بی‌تا). «فلسفه اخلاق: اخلاق نظری و اخلاق عملی». نشریه مکتب اسلام، سال ۳۷، شماره ۶۰، ص ۲۴ - ۲۹.
۶. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. چاپ دوم از دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. دوران، ویل. (۱۳۳۵). تاریخ فلسفه. ترجمه عباس زریاب خویی. چاپ اول. تهران: نشر تابان.
۸. رضی، احمد. (۱۳۹۱). «کارکردهای تعلیمی ادبیات فارسی». تهران: پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی. سال چهارم. شماره پانزدهم. ص ۹۷-۱۲۰.
۹. سجادی، سیدجعفر. (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. چاپ دهم. تهران: انتشارات طهوری.
۱۰. سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۴). حکمت و معیشت. چاپ ششم. ج ۲. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۱. طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۹۱). اخلاق ناصری. با مقدمه فرشید اقبال. چاپ اول. تهران: انتشارات اقبال.
۱۲. طوسی، خواجه نظام‌الملک. (۱۳۹۰). سیرالملوک. بازنشاسی، ویرایش متن و توضیحات و فهرست‌ها، محمد استعلامی. چاپ اول. تهران: انتشارات نگاه.
۱۳. غزالی، محمد. (۱۳۸۸). کیمیای سعادت. ج ۲. به تصحیح احمد آرام. چاپ دهم. تهران: انتشارات گنجینه.
۱۴. غزالی، محمد. (۱۳۹۴). نصیحة الملوک. به کوشش قوام‌الدین طه. چاپ دوم. تهران: انتشارات جامی.
۱۵. گوهرین، سیدصادق. (۱۳۶۸). شرح اصطلاحات تصوف. چاپ اول. ج ۴. تهران: انتشارات زوار.
۱۶. یثربی، سید یحیی. (۱۳۹۴). فلسفه چیست؟. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.